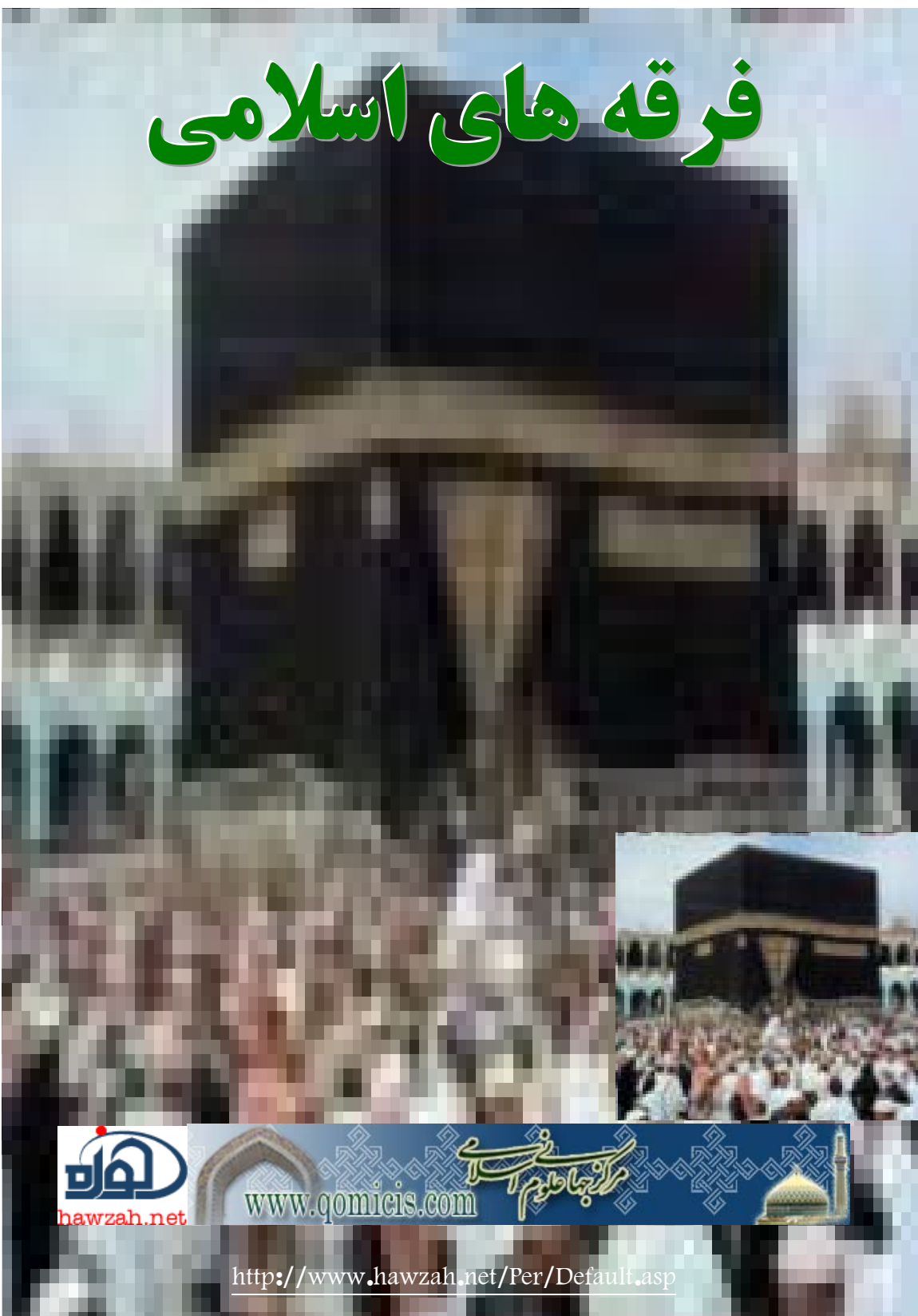




گاه روزانه های دیروز ... و امروز

محمد ایل بیگی
۱۶۲

فرقه های اسلامی



hawzah.net

www.gomicis.com

مرکز جهاد علوم



<http://www.hawzah.net/Per/Default.asp>

برای سهولت در گشت و یافت مطالب این شماره ، در فهرست ، هر بخش با فلش مشخص شده است - ا.م.

فرقه‌های اسلامی

بخش ۱

کلیات

معیار اسلامی بودن فرق چیست ؟
حدیث هفتاد و سه فرقه
نخستین اختلافات در اسلام

بخش ۲

علل پیدایش مذاهب در اسلام

فرق کلامی

عثمانی

سلفی

قدیم (اهل حدیث)

تاریخچه

بخش ۳

عقاید

جدید (وهابیت)

تاریخچه

بیوگرافی « ابن تیمیه »

ابن تیمیه در آئینه اندیشه متفکران

محمد بن عبدالوهاب و حرکت وهابیت

بخش ۴

عقاید

تحقیق در معنای توحید و شرک

بخش ۵

معتزله

تاریخچه ۱

تاریخچه ۲

عقاید

روش فکری معتزله

اصول مذهب معتزله

شخصیتها

بخش ۶

اشاعره

پیشوای مذهب اشعریه

تحولات در مذهب اشعری و عقل گرایان

روش فکری معتزله

نوآوری اشعری

شخصیتها

شخصیت های مهم اشاعره

طبقات اشاعره

طحاویه

عقاید

شخصیتها

ماتریدیه

تاریخچه

عقاید

شخصیتها

بخش ۷

شیعه (امامیه)

کلیات

درباره اصطلاح شیعه

افسانه عبدالله بن سبا

تحولات سیاسی و اجتماعی در تاریخ تشیع

فرقه های شیعه

فرقه ها

اثنی عشری

تاریخچه

بخش ۸

عقاید - خداشناسی

عقاید - پیغمبرشناسی

عقاید - معادشناسی

بخش ۹

عقاید - امام شناسی

آشنایی با علما و بزرگان شیعه در قرون اولیه

بخش ۱۰

کیسانیه

اسماعیلیه

تاریخچه

عقاید

فرقه ها

انشعابات و فرق اسماعیلیه

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه ای

فرقه های دیگر اسماعیلیه

فاطمیان و قرامطه

شخصیتها

قطعیه

واقفیه

بخش ۱۱

زیدیه

تاریخچه پیدایش زیدیه و عقاید زید بن علی

حکومت های زیدیه

زیدیه و امامت

عقاید نلامی زیدیه

فرقه های زیدیه

دانشمندان زیدیه

رهبران قیام و شهادت

شخیه

نصریه

قدریه

مرجنه

تاریخچه

اصطلاحی دیگر مرجئه و نقدی بر مرجئه

عقاید

شخصیتها

بخش ۱۲

خوارج

تاریخچه

علل پیدایش خوارج و برخورد امام علی (ع) با ایشان

تاریخچه فرقه خوارج

عقاید

شخصیتها

فرقه ها

اباضیه

چند نکته در مورد اباضیه

ازارقه

عجاردہ

سایر فرق

بہائئہ و بابیہ

مسک بابیہ و بہائئہ بہ طور اجمال

بہائیت

فرقہ بابیہ

غلات (اہل حق)

غلو و غالیان

اہل حق

بخش ۱۳

فرق فقہی

اہل سنت

حنفی

تاریخچہ

ویژگیہا و منابع

فقہاء و کتب فقہی

مالکی

تاریخچہ

ویژگیہا و منابع

فقہاء و کتب فقہی

شافعی

تاریخچہ

ویژگیہا و منابع

فقہاء و کتب فقہی

حنبلہ

تاریخچہ

ویژگیہا و منابع

فقہاء و کتب فقہی

ظاہریہ

شیعہ

تاریخچہ

تاریخچہ تشیع

بخش ۱۴

تشیع در جهان امروز

ویژگیہا و منابع

فقہاء و کتب فقہی

انشعاب (اخباری)

سایر فرق

زیدیه

زیدیه

روش و منهج فقهی فرقه زیدیه

اباضیه

کرامیه

کرامیه

پژوهشی درباره کرامیان

بخش ۱۵

صوفیه

کلیات

تصوف و عرفان

نقش حلاج در تاریخ تصوف

مراحل سلوک و مقامات

عرفان و تصوف

فرقه های صوفی

مشاهیر

بخش ۱۶

آشنائی با تنی چند از صوفیه ایران

سهل تستری

مشاهیر صوفیه

کلیات

معیار اسلامی بودن فرق چیست؟

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۹

نویسنده: علی ربانی کلپایگانی

معیار اسلامی بودن یک فرقه یا مذهب کلامی این است که اسلام را قبول داشته باشد، و به عبارت دیگر مسلمان باشد. حال سؤال این است که اسلام چیست؟ و مسلمان کیست؟

اسلام در لغت مشتق از «سلم» و به معنی داخل شدن در سلامتی و آرامش و انقیاد است. (۱) و معنی اصطلاحی و شرعی آن عبارت است از تدین به دین اسلام. (۲) حال اگر کسی به وجود خداوند و یگانگی او و نبوت پیامبر اکرم و آنچه او از جانب خداوند آورده است اقرار نماید، مسلمان خواهد بود و این نخستین مرتبه از اسلام و ایمان است که آثار شرعی اسلام که در کتب فقه بیان شده، بر آن مترتب می‌گردد، یعنی جان و مال او حرمت پیدا می‌کند، ارث می‌برد، در قبرستان مسلمین دفن می‌شود و... .

اینک عبارتهایی را از عده‌ای از بزرگان علمای شیعه و اهل سنت یادآور می‌شویم:

۱- صاحب عروة الوثقی گفته است:

«یکفی فی الحکم باسلام الکافر اظهاره الشهادتین و ان لم يعلم موافقة قلبه للسانه، لا مع العلم بالمخالفة». (۳)

در حکم به اسلام کسی که کافر بوده همین مقدار که شهادتین را اظهار کند، کافی است، هر چند موافقت قلب او با زبانش معلوم نباشد، ولی اگر علم به عدم موافقت قلب او با زبانش داشته باشیم، اظهار شهادتین، در حکم به اسلام او کافی نیست.

در مورد قید اخیر (علم به مخالفت) را از سوی مجتهدین و فقهای معاصر آرای مختلفی ابراز شده است: امام خمینی آن را مطابق احتیاط دانسته، ولی آیات عظام: خویی، گلپایگانی و خوانساری، اظهار شهادتین را، هر گاه طبق موازین بوده و با شک و تردید یا قرینه‌ای که بر عدم اعتقاد قلبی او دلالت می‌کند همراه نباشد، کافی دانسته‌اند.

۲- علامه مجلسی در تعریف اسلام چنین گفته است:

«الاسلام هو الازعان الظاهر بالله و برسوله و عدم انکار ما علم ضرورة من دین الاسلام، فلا يشترط فيه ولاية الاثمة عليهم السلام و لا الاقرار القلبی، فیدخل فيه المنافقون و جميع المسلمين ممن يظهر الشهادتین، عدا النواصب و الغلاة...». (۴)

اسلام عبارت است از اذعان ظاهری به وجود خدا و رسالت پیامبر اکرم و انکار کردن آنچه از ضروریات دین اسلام است، بنابر این ولایت ائمه طاهرين در حکم به مسلمانی افراد شرط نیست، چنانکه اقرار قلبی نیز شرط نیست. در این صورت منافقین و همه فرقه‌های مسلمین که شهادتین را اظهار کرده‌اند، جز نواصب و غلات، داخل در اسلام خواهند بود.

۳- ملا علی قاری در شرح فقه اکبر از ابو حنیفه نقل کرده که گفته است:

«لا نکفر احدا من اهل القبلة».

آنگاه افزوده است: این عقیده اکثر فقهاست. (۵)

۴- فخر الدین رازی گفته است:

«الکفر عبارة عن انکار ما علم بالضرورة مجيء الرسول به، فعلى هذا لا یکفر احد من اهل القبلة».

کفر عبارت است از انکار آنچه بالضرورة معلوم است که پیامبر اکرم از جانب خداوند آورده است. بنابر این هیچ یک از اهل قبله تکفیر نمی‌شود. (۶)

۵- مؤلف «المواقف فی علم الکلام» گفته است:
«اکثریت متکلمین و فقهاء بر این عقیده‌اند که هیچ یک از اهل قبله تکفیر نمی‌شود». (۷)

در این جا یادآوری این نکته لازم است که گاهی در احادیثی که از ائمه طاهرين عليهم السلام در باب عقاید روایت شده، برخی از عقاید نادرست از پاره‌ای فرق به عنوان عقیده‌ای کفر آمیز یا شرک آلود به شمار آمده است، مانند اعتقاد به زیادت صفات خداوند بر ذات او و نظایر آن. کفر و شرک در این گونه روایات ناظر به مراتب دقیق و عمیق اسلام و ایمان است، نه مرتبه ظاهری آن، چنانکه از ریا به عنوان شرک یاد شده است، و مقصود شرک خفی است. بدین جهت امام علی علیه السلام نفی صفات زاید بر ذات را کمال اخلاص در توحید دانسته، می‌فرماید:

«و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». (۸)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲۰، مفردات راغب، کلمه «سلم».
- ۲- اسلم فلان، ای تدین بالاسلام. اقرب الموارد، ج ۱، کلمه «سلم».
- ۳- عروۃ الوثقی، مبحث نجاسات.
- ۴- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۴۴.
- ۵- شرح فقه اکبر، ص ۱۸۹.
- ۶- تلخیص المحصل، ص ۴۰۵.
- ۷- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۳۹.
- ۸- نهج البلاغه، خطبه اول.

حدیث هفتاد و سه فرقه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۳

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

در کتب حدیث از طریق شیعه و اهل سنت روایت شده است که امت موسی پس از او به هفتاد و یک فرقه و امت عیسی پس از وی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، و پس از من امتم به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد که تنها یک فرقه اهل نجات خواهد بود، چنانکه از فرقه‌های هر یک از دو امت موسی و عیسی نیز تنها یک فرقه اهل نجات بود. (۱)

۱- سند حدیث

عده‌ای از محققان اسلامی حدیث مزبور را از نظر سند قابل اعتماد ندانسته و آن را نپذیرفته‌اند، که ابن حزم از آن جمله است. عده‌ای از آنان نیز آن را مسکوت گذاشته و

نفیا و اثباتا درباره آن سخنی نگفته‌اند که ابو الحسن اشعری و فخر الدین رازی از این دسته‌اند. و گروه سوم کسانی‌اند که آن را پذیرفته و در صدد شمارش فرقه‌های هفتاد و سه‌گانه و تعیین فرقه ناجیه برآمده‌اند. (۲)

با این حال شاید بتوان کثرت نقل و استفاضه حدیث در کتب شیعه و اهل سنت را دلیل بر درستی حدیث از نظر سند دانست. (۳) بدین جهت باید به بررسی مفاد و مدلول آن پرداخت که با دو بحث بعدی روشن خواهد شد.

۲- کدام فرقه‌ها و در چه وقت؟

نخستین سؤالی که در مورد مدلول حدیث مزبور مطرح می‌شود این است که مقصود از فرق هفتاد و سه‌گانه کدام یک از فرقه‌های اسلامی است؟ اگر مقصود فرق اصلی و محوری است، تعداد آن‌ها کمتر از هفتاد و سه فرقه است، و اگر مقصود انشعابات و شاخه‌هایی است که از هر یک از فرق محوری پدید آمده است، تعداد آنها بیش از هفتاد و سه فرقه است.

به این سؤال، پاسخهای گوناگونی داده شده است که دو نمونه را یادآور می‌شویم: الف- مقصود از رقم هفتاد و سه تعداد حقیقی فرق اسلامی نیست، بلکه این رقم کنایه از فزونی فرقه‌هایی است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پدید آمده است. همان گونه که مقصود از رقم هفتاد در آیه ۸۰ سوره توبه (۴) این است که منافقین هرگز مورد مغفرت الهی قرار نخواهند گرفت، و معنی حقیقی آن مقصود نیست.

ولی سیاق روایت که نخست تعداد فرقه‌های یهود و نصاری را با رقمهای ۷۱ و ۷۲ نام می‌برد، آنگاه رقم ۷۳ را درباره فرقه‌های امت اسلامی یادآور می‌شود، با چنین توجیهی سازگار نیست. (۵)

ب- آنچه مؤلفان ملل و نحل را در تطبیق این حدیث بر فرق اسلامی دچار اشکال کرده این است که از آنان خواسته‌اند حدیث را بر فرقه‌هایی که قبل از آنان، یعنی حدود سه قرن اول اسلامی، پدید آمده است منطبق سازند، در حالی که حدیث از پیدایش افتراق در امت اسلامی سخن می‌گوید، و زمان آن را تعیین نکرده است. بنابر این ممکن است رقم یاد شده در حدیث در طول حیات امت اسلامی تحقق یابد، بدین صورت که در هر قرن یا عصری فرقه‌ای ظاهر گردد، آنگاه در همان فرقه دسته‌بندی‌ها و انشعابات پدید آید، و در نتیجه ۷۳ فرقه اصلی و محوری پدیدار گردد، و هر یک دارای شاخه‌هایی باشد، زیرا هر گاه حدیث از نظر سند پذیرفته شود و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده باشد، قطعاً واقع خواهد شد و فرضیه مزبور می‌تواند توجیه معقولی برای آن به شمار آید، هر چند تعیین مصداق و بازشناسی فرقه‌های اصلی از متفرعات و شاخه‌های آنها به صورت قطعی امکان‌پذیر نباشد. (۶)

۳- فرقه ناجیه کدام است؟

در اکثر نقلهای حدیث هفتاد و سه فرقه، یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل دوزخ شناخته شده است. این مطلب سبب طرح بحث دیگری درباره مفاد حدیث شده و آن اینکه فرقه ناجیه کدام است؟ در پاره‌ای احادیث برای فرقه ناجیه دو نشانه زیر بیان شده است:

الف: الجماعة: مقصود از کلمه جماعت، یا جمیع مسلمانان است (۷) در مقابل یهود و نصاری و مذاهب غیر اسلامی، و یا اکثریت مسلمانان است در مقابل اقلیت. ولی هیچ یک از آن دو پذیرفتنی نیست، زیرا لازمه فرض نخست این است که همه مسلمانان اهل نجاتند، و این مطلب با متن حدیث تعارض دارد. و فرض دوم نیز صحیح نیست، زیرا اکثریت به خودی خود

دلیل بر حقانیت نخواهد بود، بلکه در طول تاریخ پیوسته جریان برعکس بوده است. یعنی مخالفان پیامبران اکثریت را تشکیل می‌داده‌اند. چنانکه قرآن کریم نیز اکثریت افراد را گرفتار انحراف می‌داند و خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید: «و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین». (۸)

و باز می‌فرماید:

«و ما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون». (۹)

و عبارتهای «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» (۱۰)

و

«قلیل من عبادی الشکور» (۱۱)

و نظایر آن نیز گویای این مدعاست.

گذشته از این مقیاس اکثریت، در عمل نیز با مشکل مواجه خواهد بود، زیرا در طول تاریخ مذاهب و فرق، اکثریت و اقلیت دارای نوسان بوده است.

ب: ما انا علیه و اصحابی (روش من و یارانم): این تعبیر بر چیزی جز آیین و شریعت اسلامی دلالت نمی‌کند، در این صورت نمی‌تواند مقیاس شناخت فرقه ناجیه باشد، زیرا هر فرقه‌ای روش خود را مطابق شریعت اسلام و سنت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند. چنانکه صاحب المنار می‌گوید:

«تاکنون فرقه ناجیه، یعنی فرقه‌ای که بر روش پیامبر و اصحاب او عمل کند، روشن نشده است، زیرا هر یک از فرقه‌های اسلامی روش خود را مطابق روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب می‌داند». (۱۲)

حدیث سفینه و راه نجات

در احادیثی که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده، اهل بیت آن حضرت به عنوان کشتی نجات شناخته شده است، چنانکه حاکم در کتاب مستدرک از ابو ذر روایت کرده است که در حالی که دست در خانه کعبه آویخته بود می‌گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«ان مثل اهل بیتی فیکم، مثل سفینه نوح من قومه، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق». (۱۳)

موقعیت اهل بیت من در میان شما همانند موقعیت کشتی نوح در میان قوم او است، که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن روی برتافت، غرق گردید.

ابن حجر در معنای حدیث چنین گفته است:

«وجه تشبیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کشتی نوح این است که هر کس آنان را دوست‌بدارد و آنان را بزرگ بشمارد و از هدایت دانشمندان اهل بیت بهره‌مند گردد، از تاریکی مخالفت با حق نجات خواهد یافت، و هر کس از آنان روی برتابد، در دریای کفران نعمت الهی غرق و در ورطه طغیان هلاک می‌شود». (۱۴)

حدیث ثقلین و طریق نجات

گذشته از حدیث سفینه، حدیث ثقلین نیز که از روایات متواتر اسلامی است، طریق نجات را روشن می‌سازد، و آن پیروی از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. و جالب این است که یکی از علمای اهل سنت به نام الحافظ

حسن بن محمد صمغانی (متوفای ۶۵۰ ه ق) در کتاب خود به نام «الشمس المنيرة» پس از نقل حدیث افتراق امت نقل کرده است که مسلمانان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواستند تا فرقه ناجیه را به آنان معرفی کند تا از آنها پیروی کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم به لن تضلوا من بعدی ابدأ، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ان اللطیف الخبیر نبانی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (۱۵)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جهت آگاهی از مصادر حدیث به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۱-۲۴ و ۳۸-۳۹ رجوع شود.
- ۲- الفرق بین الفرق، ص ۶، مقدمه محمد محی الدین محقق کتاب.
- ۳- بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳.
- ۴- «ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم.»
- ۵- بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۵.
- ۶- مقدمه الفرق بین الفرق، ص ۷.
- ۷- چنانکه شهرستانی جماعت را به اتفاق مردم بر شریعت و سنت تفسیر کرده است. (ملل و نحل، ج ۱، ص ۳۸-۳۹).
- ۸- یوسف / ۱۰۳.
- ۹- همان، ۱۰۶.
- ۱۰- همان، ۲۱.
- ۱۱- سبا / ۱۳.
- ۱۲- المنار، ج ۸، ص ۲۲۱-۲۲۲.
- ۱۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱.
- ۱۴- بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۲.
- ۱۵- همان، ص ۳۲-۳۳.

نخستین اختلافات در اسلام

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۵

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

در زمان حیات پیامبر گرامی اختلافاتی در پاره‌ای مسایل میان مسلمانان رخ داد. (۱) ولی وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانع از پیدایش فرق و مذاهب بود. پس از رحلت آن حضرت از سرای فانی به دیار باقی چند اختلاف جزئی پدید آمد که به زودی مرتفع گردید، یکی اختلاف درباره موت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. چنانکه عمر بن خطاب مرگ او را انکار کرده می‌گفت: «هر کس بگوید پیامبر از دنیا رفته است، او را خواهیم کشت، بلکه او، به سان عیسی علیه السلام به آسمان رفته است». ولی ابو بکر با خواندن آیه ۱۴۳ آل عمران (۲) او را از اشتباه خود آگاه ساخت و عمر گفت: «گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم». (۳)

اختلاف دیگر درباره مکان دفن پیامبر اکرم بود. عده‌ای می‌گفتند باید در زادگاهش مکه مدفون گردد و عده‌ای مدینه را پیشنهاد می‌کردند، و جمعی دیگر بیت المقدس را که مدفن عده‌ای از پیامبران الهی است. ولی سرانجام بر دفن او در مدینه توافق کردند، چون این حدیث از پیامبر را به یاد آوردند که فرمود:

«الانبياء يدفنون حيث يموتون».

اختلاف در مسئله امامت

مهمترین اختلافی که در آن زمان رخ داد و ادامه یافت، اختلاف درباره امامت و خلافت بود.

شهرستانی در این باره چنین می‌گوید:

«بزرگترین خلاف میان امت درباره امامت پدید آمد، زیرا هیچ‌گاه در اسلام درباره هیچ قاعده و اصل دینی نزاعی همانند نزاع درباره امامت واقع نشده است».

اختلاف، نخست میان مهاجرین و انصار واقع شد، و انصار پیشنهاد دادند که هر یک از دو گروه امیر و رهبری داشته باشد، و خود سعد بن عباد را برگزیدند. ولی در این هنگام ابو بکر و عمر وارد سقیفه بنی ساعده شدند و عمر تصمیم گرفته بود که در آن جمع مطالبی را بیان کند، ولی قبل از وی ابو بکر لب به سخن گشود و مطالبی را گفت که مورد قبول عمر نیز بود. پس از پایان کلام ابو بکر، قبل از آنکه انصار سخنی بگویند، عمر با ابو بکر به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کرد، و دیگران نیز با او بیعت کردند، و آتش فتنه خاموش شد. ولی عمر این بیعت را کاری حساب نشده و بدون مطالعه قبلی دانست که خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد. (۴) و گفت پس از این نباید تکرار شود، و اگر فردی بدون مشورت با مسلمانان با دیگری به عنوان خلیفه بیعت کند، هر دو کاری نادرست کرده و قتل آنها واجب است.

و علت اینکه انصار از ادعای خود دست برداشتند، روایتی بود که ابو بکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که «الائمة من قريش». بدین صورت کار بیعت در سقیفه پایان پذیرفت. و هنگامی که ابو بکر به مسجد بازگشت سایر مسلمانان مدینه نیز با او بیعت کردند. جز ابو سفیان و عده‌ای از بنی هاشم و امیر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که طبق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به تجهیز و تدفین او مشغول بود. (۵)

کلامی از امام علی علیه السلام

سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده است: آنگاه که خبر سقیفه به امام علی علیه السلام رسید، از نظریه و سخن انصار جویا شد، به او گفته شد: انصار گفتند: «منا امیر و منکم امیر». امام فرمود: چرا با وصیت پیامبر در حق آنها با آنها احتجاج نکردید که دستور داد تا در حق نیکوکارانشان احسان شود، و از خطای خطاکارانشان عفو گردد. پرسیدند: در این سفارش پیامبر چه احتجاجی علیه آنهاست؟ امام علیه السلام فرمود: «لو كانت الامارة فيهم، لم تكن الوصية بهم»، اگر امارت و رهبری حق آنان بود، به چنین سفارشی در مورد آنان نیاز نبود. زیرا معمولاً سفارش رعیت را به رهبر می‌کنند که با آنان از روی احسان و گذشت عمل کند.

آنگاه امام علیه السلام از نظریه و سخن قریش (مهاجرین) جویا شد. به او گفته شد: آنان به اینکه همانند پیامبر از شاخه‌های یک درختند احتجاج کردند. امام فرمود: «احتجوا بالشجرة و اضعوا الثمرة» (۶)، به درخت احتجاج کردند و میوه آن را تباہ ساختند.

کنایه از اینکه ثمره نبوت که آیین اسلام است با امامت تکمیل می‌شود، چنانکه در جریان غدیر خم آیه «اکمال دین» نازل گردید.

در هر حال از این جا امت اسلامی به دو دسته تقسیم شد، یک دسته با استناد به آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معتقد بودند که خلیفه پیامبر و امام مسلمین از جانب خداوند تعیین شده و او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. شیخ صدوق در کتاب خصال نام دوازده تن از بزرگان مهاجرین و انصار و احتجاجات آنان را با ابو بکر در این باره نقل کرده است. (۷)

و دسته دوم (به دلایلی که در جای خود ذکر شده است) (۸) آیات و احادیث مربوط به امامت را نادیده گرفته، راه تعیین خلیفه پیامبر و امام مسلمین را انتخاب و بیعت مردم دانستند، گرچه آغاز بیعت در مورد اولین خلیفه پیامبر و امام مسلمین را انتخاب و بیعت مردم دانستند گرچه آغاز بیعت در مورد اولین خلیفه، همان گونه که بیان گردید، از طریق مشورت و انتخاب مسلمانان نبود. و در هر حال همین عمل مبنای نظریه و اعتقاد اهل سنت در باب امامت گردید، چنانکه در کتب کلامی بیان شده است. (۹)

در پایان یادآور می‌شویم که امام به خاطر حفظ مصالح کلی اسلام و مسلمین، از توسل به خشونت و زور برای احقاق حق خود در باب امامت خودداری کرد. چنانکه فرمود:

«لقد علمت انی احق الناس بها من غیري و الله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین، و لم یکن فیها جور الا علی خاصة، التماسا لاجر ذلک و فضله، و زهدا فیما تنافستموه و زهدا فیما من زخرفه و زبرجه». (۱۰)

من خود را برای خلافت سزاوارتر از دیگران می‌دانم، و به خدا سوگند تا وقتی امور مسلمانان سالم بماند و جز بر من ستم نشود، تسلیم خواهم بود، تا اجر و فضیلت این کار را دست آورم و زهد و بی‌رغبتی خود را در زر و زیور دنیا، که شما در ست یافتن به آن به مسابقه برخاسته‌اید، ثابت کنم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر. ک: ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۱-۲۲، بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۲-۴۳.
- ۲- «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم. . .».
- ۳- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳.
- ۴- «ان بیعة ابی بکر کانت فلتنة وقی الله المسلمین شرها».
- ۵- ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۴.
- ۶- نهج البلاغة، خطبه ۶۴.
- ۷- مهاجرین عبارتند از: ۱- خالد بن سعید بن عاص، ۲- مقداد بن اسود، ۳- عمار بن یاسر، ۴- ابو ذر غفاری، ۵- سلمان فارسی، ۶- عبد الله بن مسعود، ۷- بریده اسلمی. و انصار عبارتند از: ۱- خزیمه بن ثابت، ۲- سهل بن حنیف، ۳- ابو ایوب انصاری، ۴- ابو الهیثم بن تیهمان.
- ۸- ر. ک: المراجعات، شماره ۸۴، ص ۲۶۷-۲۷۱.
- ۹- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۲.
- ۱۰- نهج البلاغة، خطبه ۷۴.

، گذشته از اینکه چهره معارف و تاریخ و تفسیر و حدیث را پس پرده مجهولات و موضوعات زیادی مستور داشت، مایه پیدایش بسیاری از مذاهب و نحله‌ها، گردید که «قارچ» گونه در سرزمین‌های اسلامی روییدند، و در حقیقت، عامل چهارم (احبار و راهبان) برای پیدایش مذاهب از عامل سوم که در گذشته پیرامون آن سخن گفتیم (منع تدوین حدیث)، سرچشمه گرفت.

در میان گذشتگان، دانشمند معروف تونسسی، ابن خلدون، بهتر از همه این حقیقت را درک کرده است.

داوری ابن خلدون درباره کتب تفسیر

«در کتابهای تفسیر سخنان بی سر و ته زیاد است. و علت آن این است که جامعه اسلامی در آن روز، دور از کتاب و علم بودند، و چادر نشینی و بی‌سوادی، بر آنان غالب بود و اگر به شناخت چیزی راجع به آغاز آفرینش، علل اشیاء و راز هستی، علاقه پیدا می‌کردند، از اهل کتاب می‌پرسیدند و افرادی مانند «کعب احبار» و وهب منبه، و عبد الله بن سلام، مرجع این پرسش‌ها بودند. از این روی، می‌بینیم، کتابهای تفسیر، از سخنان آنان پر است. نویسندگان تفسیر، در شرح سخنان آنان راه مسامحه را در پیش گرفتند، در حالی که ریشه این گفتار، یا تورات و یا معجولات آنان است» (۱).

در قرن چهاردهم اسلامی که مسلمانان به فریبکاری‌های «مستشرقان»، پی بردند، کمی جرأت یافتند تا در مراکز علمی، پرده‌ها را بالا بزنند، بگونه‌ای که شیخ محمد عبده (م - ۱۳۲۲)، به روشنی از حماد بن زید، نقل می‌کند که زندیقان چهار هزار حدیث، جعل و در میان مسلمانان پخش کردند. آنگاه «عبده» می‌افزاید، این ارقام، مربوط به مقدار اطلاع «حماد» است و گر نه تعداد احادیث مجعول، بیش از اینهاست؛ زیرا تنها «ابن ابی العوجاء، به هنگام اعدام گفت: در میان احادیث شما، چهار هزار حدیث جعل کردم که به وسیله آن، حلال را حرام و حرام را حلال کردم» (۲).

ابن ابی العوجاء (ریبب)، محدث معروف حماد بن سلمه بود و در خانه او بزرگ شد. وی در کتابهای «حماد»، دخل و تصرف کرده است.

در این مورد، کافی است بدانیم که محدثان، از «حماد بن سلمه» نقل می‌کنند که وی از قتاده، او از «عکرمه» و او از ابن عباس، نقل می‌کند که پیامبر، خدا را به صورت انسان امرد، با موی «مجعد» که لباس سبزی بر تن داشت، دیده است. و در حدیث دیگری آمده که او را به صورت جوانی امرد، فاقد هر نوع پوششی مشاهده کرده است (۳).

وجود چنین احادیثی در کتابهای «حماد»، نتیجه دخل و تصرف ابن ابی العوجاء است که در خانه او پرورش یافته بود.

محقق معاصر، ابوریه، می‌نویسد: آنگاه که دعوت اسلام قوی و نیرومند گردید و بازوی آن توانا گشت، و قدرتهای مخالف شکسته شد، مخالفان دیرینه اسلام که پیوسته سد راه انتشار آن بودند، وقتی از نبرد رویارو با آن، مأیوس گشتند، از طریق حيله و مکر، به فکر خیانت افتادند و از آنجا که قوم یهود از سر سخت‌ترین گروه‌های مخالف اسلام بودند، تصمیم گرفتند که به اسلام تظاهر کنند ولی دین خود را در دل نگاه دارند که بتوانند حيله‌های مؤثری را به کار ببرند. (۱)

سالوس بازی احبار و راهبان، گروهی از محدثان اسلامی را شیفته خود ساخت؛ از این جهت در تفسیر آیات قرآن که مربوط به آفرینش آسمان و زمین و انسان، سرگذشت امم پیشین و حالات پیامبران است، به آنان مراجعه کردند و افرادی به نام‌های «عکرمه» و «مجاهد» و «عطار» و «ضحاک»، ریزه خوار علم و دانش آنان بودند. متأسفانه کتاب‌های تفسیر، از اقوال این گروه‌ها مالا مال است و کافی است بدانید، مجاهد آیه مربوط به شفاعت پیامبر را (عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا)، - که مفاد آن این است، «شاید پروردگارت مقام پسندیده‌ای برای تو برگزیند» - چنین تفسیر کرده است: خدا پیامبر را در کنار

خود در عرش می‌نشاند. وقتی به «اعمش» گفته شد که مجاهد این تفسیر را از چه کسی گرفته است؟ گفت: از اهل کتاب (۲).

کتاب‌هایی که اخیراً به عنوان «سنت گرایی»، به کمک مالی «آل سعود»، چاپ و منتشر می‌شود، همگی متأثر از احادیث تشبیه و تجسیم، و جبر و حاکمیت قدر بر افعال انسان است و یادگار اندیشه‌های احبار و رهبان می‌باشد. به عنوان نمونه کتاب‌های زیر را مطالعه فرمایید:

- ۱ - «الاستقامه»، نگارش حشیش اصرم،
- ۲ - «التوحید»، نگارش ابن خزیمه،
- ۳ - «النقض»، نگارش عثمان بن سعید دارمی،
- ۴ - «السنة»، نگارش عبد الله فرزند احمد بن حنبل.

در همه این کتابها، اصول اسلام و عقائد اصیل آن، در جسم بودن خدا، جلوس او بر عرش جسمانی که بالای آسمان‌ها است، حاکمیت تقدیر الهی بر تمام جهان و انسان و حتی بر اراده خود خدا، و منزّه نبودن پیامبران از خلاف و گناه، خلاصه می‌شود. اکنون پس از گذشت چهارده قرن از بعثت پیامبر گرامی، کتابهای یاد شده، به عنوان بازگشت به اسلام واقعی که همان اسلام صحابه و تابعان است، تحت شعار «سلفی گری»، چاپ و منتشر می‌شود و «ابن تیمیه»، فریادگر این بازگشت در تاریکی‌های قرن هشتم، و محمد بن عبد الوهاب، مجدد راه و رسم او است.

اکنون ما برخی از متظاهران به اسلام را که متأسفانه در دستگاه خلفاء نفوذ مؤثری داشتند، معرفی می‌کنیم و نمونه‌ای از احادیث آنان را نیز یادآور می‌شویم:

۱ - کعب الاحبار

نام او «کعب»، فرزند «ماتع» و از قبیله «حمیر» بود. به قولی، وی در خلافت ابی بکر، اسلام آورد، و به قولی در خلافت عمر. سرانجام از «یمن»، به مدینه منتقل شد و گروهی از صحابه، مانند «ابو هریره» و غیره، از او اخذ حدیث کردند. او در زمان خلافت عثمان درگذشت. وی توانست در مدت کمی، افکار مسلمانان «عاصمه» را به خود جلب کند. تا آنجا که «ذهبی» درباره او می‌گوید:

«او از منابع علم و دانش، و از بزرگان اهل کتاب بود، گروهی از تابعان از او نقل حدیث کرده‌اند، و در صحیح بخاری و غیره، از او روایاتی نقل شده است» (۱).

او در پوشش «آگاهی از کتب عهدین» خصوصاً «تورات»، توانست عقائد یهود را در میان مسلمانان، پخش و به عنوان وحی اهلی در عهدین، جا زند، از این جهت، در روایات او مساله «جسم بودن خدا» و «رؤیت او» کاملاً مشاهده می‌شود و این دو مساله که بعداً از وی در شمار عقائد الهی حدیث درآمد، جزء اساسی‌ترین عقائد او به شمار رفت. هم اکنون انکار رؤیت خدا در آخرت از دیدگاه سلفی‌ها، مایه الحاد و انکار یک اصل ضروری اسلام است.

کعب و مساله «تجسم خدا»

کعب می‌گوید: «خدا به زمین نگریست و گفت من به برخی از نقاط تو گام خواهم نهاد. در این موقع کوه‌ها اوج گرفتند (کبر ورزیدند)، ولی صخره (بیت المقدس)، اظهار تواضع کرد، خدا گام بر روی آن صخره نهاد، و گفت: این مقام من، و نقطه‌ای است

که در آن محشر بر پا می‌شود، و جای بهشت و آتش من است و جایگاه میزان من است و من پاداش دهنده اطاعت کنندگان هستم» (۲) .

کعب، در این گفتار، گذشته از اینکه «جسم بودن خدا» را مطرح می‌کند، اصرار بر قداست «صخره» بیت المقدس دارد که آنجا را مرکز همه چیز معرفی کند و از این طریق عقائد یهود را میان مسلمانان، منتشر سازد.

اصرار بر رؤیت خدا

از سخنان او است که خداوند، تکلم و رؤیت خود را میان موسی و محمد تقسیم کرد، تکلم را به کلیم و دومی را از آن پیامبر اسلام قرار داد. (۱)

در پرتو این گونه احادیث، مساله، «رؤیت خدا» در دنیا و آخرت و یا خصوص روز رستاخیز، از اساسی‌ترین عقائد اهل حدیث به شمار آمده است، به گونه‌ای که شیخ اشعری با تعدیلی که در عقیده اهل حدیث پدید آورد، نتوانست آن را از پیکر عقیده این گروه جدا سازد و سرانجام بر آن صحنه نهاد.

ابو هریره، بازگو کننده افکار «کعب»

در زندگی کعب، آمده است که «گروهی از صحابه از او نقل روایت کرده‌اند»، یکی از آن افراد، ابو هریره است که افکار او را به نوعی در میان مسلمین منتشر ساخته است. در اینجا بذکر نمونه‌ای از این قسمت می‌پردازیم تا دریابیم چگونه «حبری» یهودی، عقل و خرد یک صحابی را ربوده است تا بازگو کننده افکار او باشد.

«عکرمه» می‌گوید: «روزی ابن عباس نشسته بود. مردی وارد شد و به او گفت: سخن شگفت آوری را از کعب شنیدم. او درباره خورشید و ماه سخن می‌گفت» عکرمه می‌گوید: «ابن عباس که تکیه کرده بود راست نشست و گفت: آن سخن چیست؟ آن مرد از قول کعب گفت: روز قیامت، خورشید و ماه را به صورت دو گاو نر ساق بریده می‌آورند و در میان آتش می‌اندازند» .

عکرمه می‌گوید: «ابن عباس با شنیدن این سخن، در حالی که لب‌هایش از خشم می‌لرزید، گفت: کعب دروغ گفته! کعب دروغ گفته! کعب دروغ گفته است! این مرد یهودی است و می‌خواهد اندیشه‌های یهودی‌گری را وارد اسلام کند. خدا برتر از آن است که مخلوق مطیع و رام خود را عذاب کند. مگر سخن خدا را نشنیده‌اید که می‌گوید: (و سخر الشمس و القمر دائبین) (ابراهیم / ۳۳) .

«ماه و خورشید را که دو مخلوق فرمانبردار هستند، به کار گرفت» .

چگونه خدا، دو موجودی را که خود، آن‌ها را به عنوان «فرمان‌بر» می‌ستاید، عذاب می‌کند؟ خدا این «حبر» یهودی را بکشد. در دروغ گفتن چه بی‌باک است! چه دروغ بزرگی بر این دو مخلوق فرمانبردار خدا بسته است! آنگاه، ابن عباس کلمه «استرجاع» را بر زبان جاری ساخت، و چوبی به دست گرفت و با آن، بر زمین می‌زد، و به همین حالت بود تا اینکه سربلند کرد و آن چوب را انداخت. تو گویی سخنی به خاطرش آمد که از رسول خدا شنیده است، گفت: مایلید من آنچه از رسول خدا درباره آفتاب و ماه و سرانجام آن‌ها شنیده‌ام، نقل کنم؟ همگی گفتند: بلی. گفت: از رسول خدا درباره خورشید و ماه سؤال کردم. او چنین فرمود: ...» (۱) .

اکنون ببینیم، چگونه ابو هریره نحن کعب را بازگو می‌کند و آن را به پیامبر نسبت می‌دهد .

ابو هریره می‌گوید: «پیامبر فرمود: خورشید و ماه، در روز رستاخیز به صورت دو گاو نر ساق بریده در جهنم هستند. یکی از حاضران به ابو هریره گفت: مگر این دو موجود چه گناهی کرده‌اند، که به چنین سرنوشتی دچار شوند؟! ابو هریره گفت: من از پیامبر برای تو حدیث می‌آورم، تو می‌گویی این دو موجود چه گناهی مرتکب شده‌اند؟» (۱).

در این جا از تقارن این دو حدیث به دست می‌آید که مضمون حدیث، یک اندیشه اسرائیلی بیش نبوده است، ولی چون کعب، پیامبر اکرم را درک نکرده بود، نمی‌توانست به پیامبر نسبت بدهد. لیکن شاگردان او که عصر پیامبر را درک کرده بودند، به آسانی می‌توانستند زبان خود را به دروغ بیالایند و این اندیشه را به رسول گرامی اسلام نسبت دهند.

تنها ابو هریره نیست که این حدیث را نقل می‌کند، بلکه انس ابن مالک نیز آن را نقل کرده است. (۲)

مجامله با خلیفه دوم

جای تأسف است که این فرد یهودی با مکر و خدعه مخصوص تبار خود، توانست علاقه خلیفه دوم را به خود جلب کند. ابن کثیر شامی می‌نویسد: «او در خلافت عمر اسلام آورد، و پیوسته از کتاب‌های گذشتگان برای وی سخن می‌گفت، و عمر نیز می‌پذیرفت، تا اینکه به مردم اجازه داد که به سخنان او گوش دهند، سرانجام، آنچه نزد او از استوار و نا استوار بود، نقل کرد، در حالی که امت اسلامی به یک سخن از سخنان او نیاز نداشت» (۳).

کعب، به عناوین مختلف، توجه خلیفه دوم و نیز عثمان را به خود جلب می‌کرد.

۱ - روزی کعب به خلیفه گفت: کتاب‌های پیشینیان، تو را شهید و پیشوای دادگر معرفی می‌کند، و اینکه در اجراء حق و عدالت از ملامت کنندگان، هراسی نداری.

خلیفه، روی حسن ظنی که به «کعب» داشت، گفت: سخن اخیر درست است، ولی من کجا و شهادت کجا.

۲ - روزی خلیفه، مجرمی را می‌زد، کعب الاحبار، جریان را دید و به او گفت، خلیفه دست نگهدار، به خدایی که جانم در دست او است، در تورات نوشته است، وای بر حاکم زمین از دست حاکم آسمان. عمر فوراً پاسخ داد: «الا من حاسب نفسه»، (مگر حاکمی که به حساب خود برسد). کعب گفت: به خدایی که جان من در دست او است، عین این گفتار در کتاب نازل از جانب خدا، بدون کم و زیاد وارد شده است. (۱)

۳ - روزی جلاد به امر خلیفه، مجرمی را تازیانه می‌زد، ناگهان مجرم، زیر تازیانه گفت: «سبحان الله». خلیفه دستور داد که جلاد او را رها سازد. در این موقع «کعب» خندید. وقتی خلیفه علت آن را پرسید، او فوراً عمل خلیفه را توجیه کرد و گفت: «سبحان الله»، مایه تخفیف از عذاب است، یعنی عمل تو ای خلیفه یک اصل الهی دارد (۲).

این یهودی روباه صفت، با کردار و گفتار خویش، عواطف خلیفه را بسوی خود جلب کرد، بگونه‌ای که خلیفه‌ای که از نشر و تدوین حدیث رسول گرامی، جلوگیری می‌کرد، به او اجازه نقل قصص و داستان و حدیث و روایت داد و سرانجام آنچه نباید انجام بگیرد، تحقق پذیرفت.

کعب در خلافت عثمان

پس از قتل عمر، او به انواع حيله و مکر توانست در قلب خليفه بعدی، برای خود جای باز کند، به گونه‌ای که خليفه، مشکلات فقهی را با او در میان می‌گذارد.

۴ – مورخ معروف، مسعودی می‌نویسد: «روزی عثمان از کعب سؤال کرد، اگر کسی زکات مال خود را بپردازد آیا در آن مال باز برای دیگران حقی هست؟ کعب گفت: خیر. ابوذر در مجلس بود، از شنیدن گفتار کعب خشمگین شد، و با عصا بر سر و سینه کعب کوبید و گفت دروغ می‌گویی ای فرزند یهودی. آنگاه آیه ۱۷۷ سوره بقره را خواند که در آن علاوه بر پرداخت زکات، کمک به بستگان و یتیمان و بینوایان و دیگران نیز سفارش شده است». (۱)

۵ – مسعودی می‌نویسد: «خليفه از کعب سؤال کرد، آیا صحیح است ما مقداری از بیت المال را در رفع مشکلات خود برداریم و به تو نیز بدهیم؟ کعب پاسخ مثبت داد. این بار نیز «ابوذر» عصای خود را بر سینه کعب کوبید و گفت ای فرزند یهودی، چقدر در مسائل دینی جری هستی. خليفه از کار ابوذر ناراحت شد، و گفت ترا دیگر نبینم» (۲).

۶ – وی می‌نویسد: «عبد الرحمن بن عوف، دوست دیرینه خليفه (سوم)، در زمان حیات او در گذشت. ثروت نقدینه او را در برابر عثمان چیدند، دیگر خليفه نتوانست طرف مقابل خود را ببیند. عثمان گفت: امیدوارم که خدا عبد الرحمن را پاداش نیک دهد، زیرا زکات می‌پرداخت، و مهمان نواز بود، و یک چنین ثروتی را نیز پس از خود به جای گذارد. کعب خليفه را تصدیق کرد. در این موقع عصای ابوذر به جای سینه کعب، سر او را نشانه گرفت و بر آن فرود آمد و گفت: ای فرزند یهود، مردی می‌میرد و چنین ثروت کلانی از خود می‌گذارد، باز می‌گویی: خدا به او خیر دنیا و آخرت بدهد. من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود خوش ندارم بمیرم و به اندازه یک «قیراط» از خود بگذارم. عثمان از گفتار ابوذر ناراحت شد و گفت: روی خود را دور کن» (۱).

پیش‌گویی از سلطنت معاویه

کعب الاحبار در سال ۳۴ هجری، یک سال پیش از قتل خليفه سوم، درگذشت، ولی از تبدیل خلافت به سلطنت، و اینکه برای امت مایه رحمت است، گزارش می‌داد. وی می‌گفت: «زادگاه پیامبر مکه و هجرت او به «طیبه»، و سلطنت او در شام خواهد بود» (۲).

و نیز از گفتار او است: «آغاز این امت نبوت و رحمت است، و سپس خلافت و رحمت است، آنگاه سلطنت و رحمت است، بعد از آن پادشاهی و جباریت خواهد بود، در این حالت دل زمین بهتر از روی آن است» (۳).

مقصود از مقطع سوم، حکومت معاویه است که آن را سلطنت و رحمت می‌خواند. گفتار کعب به صورت کمرنگ در صحاح و مسانید وارد شده است. ترمذی می‌گوید: «پیامبر فرمود: سی سال خلافت است، سپس پادشاهی» (۴). و ابو داوود نقل می‌کند که فرمود: «سی سال جانشینی از نبوت است، آنگاه خدا به هر کس بخواهد قدرت و ملک می‌بخشد» (۱).

از میان صحابه، گروهی مانند ابو هریره از کعب اخذ حدیث کرده‌اند. همین گفتار کعب در روایات ابو هریره نیز وارد شده که: «الخلافه بالمدينه و الملك بالشام» (۲).

این احادیث و گزارشها، شالوده خلافت معاویه را ریخت و دلها را متوجه او کرد.

رمز نفوذ فرهنگ بیگانه

نفوذ فرهنگ بیگانه در میان یک ملت در گروه دو مطلب است:

۱ - ناشران فرهنگ بیگانه خود را عالم و دانشمند، معرفی می‌کنند و به قدری سخن می‌گویند که ساده لوحان، آنان را «اوعیه العلم» و منابع دانش می‌پندارند.

۲ - آنان پیوسته با مراکز قدرت ارتباط برقرار می‌کنند و از قدرت آنان در تعقیب اهداف خود بهره می‌گیرند.

اتفاقاً هر دو شرط درباره کعب، کاملاً فراهم شد. او به عنوان عالم و دانشمند و آگاه از عهدین، وارد مدینه شد، و به قدری سخن گفت که اذهان صحابه پیامبر را به خود جلب، و برای اخذ حدیث آماده کرد. سپس با مرکز قدرت، آنچنان مربوط شد که عثمان، مشکلات خود را با او در میان می‌گذاشت. و مثل ابوذر غفاری را به علت مخالفت با او توبیخ می‌کرد.

این بررسی اجمالی از زندگی یک فرد یهودی است که با مکر و حيله، در میان مسلمین برای خود جا باز کرد و به تشویش احادیث پرداخت. کسانی که بخواهند از سخنان و اندیشه‌های او آگاه شوند، به کتابهای یاد شده در پاورقی، مراجعه فرمایند (۱).

وهب منبه یمنی، مروج حکومت تقدیر بر افعال انسان
کعب احبار در سال ۳۴ هجری درگذشت و روایاتی بی‌اساس را که همگی اسرائیلیات است، در میان مسلمانان پخش کرد. پس از مرگ او مسلمانان به یک اسرائیلی دیگر، گرفتار شدند که بسان سلف خویش در پخش روایات اسرائیلی سعی بلیغ داشت و آن «وهب بن منبه» است.

ذهبی می‌نویسد: «او در آخر خلافت عثمان چشم به جهان گشود، مطالب زیادی از کتب یهود نقل کرد، و در سال ۱۱۴ درگذشت» و نیز می‌نویسد: «او دانشمندی بود از اهل یمن، که در سال ۳۴ متولد شد، اطلاع وسیعی از عهدین داشت و در این مورد زحمت زیاد کشیده بود». بخاری و مسلم در صحیح‌های خود، از او به وسیله برادرش «همام» نقل حدیث کرده‌اند (۲). «کتاب زندگی پیامبران به نام «قصص الابرار و قصص الاخيار» از او به جا مانده است» (۳).

ای کاش او در مرز داستان سرایی توقف می‌کرد و با عقائد مسلمین بازی نمی‌کرد. او در کشمکش مساله جبر و اختیار، از طرفداران حکومت تقدیر بر همه چیز است. حماد بن سلمه از ابو سنان نقل می‌کند، از «وهب بن منبه» شنیدم که می‌گفت: من مدت‌ها، معتقد به تأثیر قدرت و مشیت انسان بودم تا اینکه هفتاد و اندی کتاب از کتابهای پیامبران خواندم که همگی با هماهنگی خاصی می‌گویند: هر کس برای خود اختیار قائل باشد، کافر شده است، از این جهت این نظریه را ترک گفتم.

طرفداری از جبر و نفی مشیت و اختیار، و انکار هر نوع «قدرت» (مقصود قدرت و مشیت انسان است)، آتشی بود که در اواخر قرن اول هجرت، در میان مسلمین بر افروخته شد و آنان را به دو فرقه ممتاز درآورد. آتش بیار این معرکه و هب بن منبه بود، و گر نه چگونه می‌توان به صحت بعثت پیامبران و صحت تکلیف معتقد بود، ولی برای انسان اختیار و آزادی قائل نشد (البته اختیار غیر از تفویض امور به خود انسان است).

تمیم بن اوس داری، افسانه سرای عصر خلافت
اگر کعب احبار و وهب منبه، در پوشش دانشمندان یهودی وارد حوزه اسلام شدند، «تمیم اوسی» به عنوان شخصی آگاه از عهد جدید، در میان مسلمانان به فعالیت پرداخت. وی در خانواده‌ای مسیحی چشم به جهان گشود و در سال نهم هجرت، اسلام آورد، او نخستین کسی است که به اجازه عمر، در مسجد پیامبر به صورت ایستاده داستان گفت.

فرصت طلبی این گروه و ساده‌اندیشی مسلمانان، سبب شد که قسمت اعظم مطالب عهدین، به صورت قصص انبیاء و تفسیر آیات مربوط به خلقت انسان و جهان، وارد حوزه‌های حدیثی و تفسیری گردد، در حالی که پیامبر گرامی، مسلمانان را به شدت از سؤال و پرسش از اهل کتاب باز داشته بود.

خود ابو هریره «شاگرد کعب»، می‌گوید: «اهل کتاب، تورات را به زبان عبری می‌خواندند و به عربی ترجمه می‌کردند. پیامبر دستور داد که مسلمانان، آنان را نه تصدیق کنند و نه تکذیب و به آنان بگویند ما به خدا و به آنچه بر شما نازل کرده است ایمان داریم» (۱).

ابن عباس بر ریزه خواران دانش علماء اهل کتاب نهیب می‌زند، و می‌گوید: «چگونه از اهل کتاب سؤال می‌کنید، کتاب شما که بر پیامبر خدا فرستاده شده، تازه‌ترین کتاب، و هنوز جوان است و پیر نشده است و به شما خبر داده است که علماء اهل کتاب، کتاب خدا را دگرگون کرده‌اند و کتابی را شخصا نوشته و گفته‌اند که این کتاب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند. آیا پیامبر، شماها را از سؤال و پرسش از آنان نهی نکرده است؟ به خدا سوگند، از آنان کسی را ندیدم، از آنچه که بر شما نازل شده است، بپرسد».

این روایات حاکی است که پیامبر، مسلمانان را از این نوع آمیزش‌های علمی باز داشته است و علت آن نیز روشن است.

بنابراین، حدیثی که ابو هریره از پیامبر نقل می‌کند – که از بنی اسرائیل سخن نقل کنید (۲)، یا دروغ است یا مربوط به مواردی است که از خارج بر صحت آن آگاه باشیم.

انگشت شیطان با پهلوی پیامبران بازی می‌کند

خوش بینی مسلمانان، به قهرمانان اساطیر از احبار و رهبان، سبب شد که بافته‌های آنان هر چند به قیمت اهانت به پیامبران تمام شود، در کتب حدیث به عنوان روایات منتخب از شش صد هزار حدیث، وارد شود. اگر باور نمی‌کنید، به حدیث زیر توجه فرمایید که بخاری آن را در صحیح خود، و احمد در مسند، از ابوهریره، تلمیذ کعب، نقل کرده‌اند.

«کل نبی یطعن الشیطان فی جنبه باصبعة حین یولد، غیر عیسی بن مریم ذهب یطعن فطعن فی الحجاب» (۱).

«هنگام تولد هر پیامبری، شیطان با انگشت خود به پهلوی او می‌زند، جز عیسی بن مریم – آنگاه که متولد شد – شیطان به سراغ او رفت که همین کار را انجام دهد، – حجابی میان او و مسیح پدید آمد – انگشت شیطان – به جای پهلوی عیسی – به حجاب اصابت کرد».

مس شیطان با بدن پیامبران – به فرض محال – اگر انجام بگیرد، یک مس ساده‌ای نخواهد بود، بلکه تصرف در نفوس و ارواح آنان است تا زمینه گناه را در آنان فراهم سازد.

در حالی که قرآن، این نوع سلطه را نسبت به پیامبران محکوم می‌کند و خطاب به شیطان، می‌فرماید:

(ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین) (سوره حجر / ۴۲)

«بر بندگان من سلطه و راهی نداری مگر بر گروه گمراه».

اتفاقاً خود شیطان بر نومیدی خود از بندگان مخلص خدا تصریح می‌کند و قرآن سخن او را چنین نقل می‌فرماید:

(فبعزتک لأغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) (سوره ص / ۸۳)

«به عزتت سوگند، همگان را اغوا می‌کنم، جز بندگان مخلصت را».

در این روایت که مسلماً زائیده اندیشه اخبار و رهبان است، حضرت مسیح از قلمرو تصرف شیطان استثناء شده و در نتیجه، محدثان اسلامی ناخودآگاه، بر برتری حضرت مسیح نسبت به خاتم پیامبران صحه گذارده‌اند.

تمیم داری، و داستان جساسه

مسلم در صحیح خود، راجع به تمیم داری، داستانی نقل می‌کند که در لسان محدثان، به داستان جساسه معروف است. ناقل داستان فاطمه دختر قیس، و خواهر ضحاک بن قیس است. بر اساس این داستان، پیامبر مردم را در مسجد خود گرد می‌آورد که به سخنان این راهب تازه مسلمان گوش فرا دهند، تا ببینند آنچه که پیامبر، درباره دجال مسیح گفته است، این تازه مسلمان، آن را به رأی العین دیده و لمس کرده است.

فاطمه می‌گوید: «به فرمان پیامبر، دستور «الصلاة جامعة» سر داده شد، و مردم برای اقامه نماز به مسجد ریختند، پس از اقامه نماز، پیامبر، روی منبر قرار گرفت و رو به مردم کرد و گفت: می‌دانید چرا شما را به مسجد دعوت کردم؟ گفتند: خدا و رسول او آگاه است. پیامبر فرمود: نوید و بیمی در کار نیست، دعوت کردم که بدانید «تمیم داری»، نصرانی بود و الان اسلام آورده است. او داستانی را نقل می‌کند که با آنچه من درباره مسیح دجال گفته‌ام، کاملاً مطابق است. آنگاه پیامبر به تمیم، اجازه سخن گفتن می‌دهد و او سخنان خود را چنین آغاز می‌کند:

من با گروهی که تعداد آن‌ها به سی نفر می‌رسید و همگی از قبیله‌های «لخم» و «جذام» بودند، سوار کشتی شدیم:

امواج دریا با کشتی ما، یک ماه تمام بازی کرد و سرانجام در کنار جزیره‌ای پهلوی گرفت و ما به آنجا وارد شدیم، ناگهان جنبنده‌ای پر مو با ما روبرو شد، به حدی که جلو و عقب او تمیز داده نمی‌شد. از او پرسیدیم، تو کیستی؟ گفت، من جساسه‌ام، گفتیم، «جساسه» چیست؟ او از شناسایی خویش خودداری کرد، ولی گفت، وارد این دیر شوید، کسی در آنجا است که به ملاقات شما علاقمند است: - او نام مردی را برد، که گمان کردیم که وی از شیاطین است - از این جهت وارد دیر شدیم. در آنجا انسان بزرگی را دیدیم که تا کنون انسان به آن بزرگی ندیده بودیم، دست‌های او به گردن، سپس به زانوها، آنگاه به پاها، با زنجیر، بسته شده بود. پس از نقل یک رشته گفتگو میان واردین و آن شخص، وی خود را چنین معرفی کرد:

من مسیح (دجالم). نزدیک است به من اذن دهند تا بیرون بیایم و در روی زمین به سیر و سیاحت پردازم. به من اجازه داده خواهد شد که به همه جا بروم جز مکه و مدینه، هر موقع بخواهم به یکی از این دو شهر وارد شوم، فرشتگان دست به شمشیر، مرا از ورود به آن دو شهر باز می‌دارند، و هر گوشه‌ای از آن دو شهر را فرشتگان حراست می‌کنند:

در این موقع، پیامبر، با عصای چوبی که در دست داشت، به مدینه اشاره کرد و گفت: مردم این جا «طیبه» است. آیا من به شما از این مسیح سخن نگفته بودم؟ مردم گفتند: آری:

سپس پیامبر فرمود: گفتار «تمیم داری» مرا به شگفت واداشت، زیرا با آنچه که گفته بودم موافق بود» (۱).

این گفتار، گزیده‌ای از داستان نسبتاً مفصلی است، که برای رعایت اختصار به این صورت نقل شد.

ما درباره این حدیث سخن نمی‌گوییم؛ ولی شایسته است نیروی دریایی کشورهای بزرگ جهان با تلاش پی‌گیر از وجود چنین جزیره که «مسیح دجال» در آن جا گرفته و در بند است تحقیق کنند. خواه چنین جزیره‌ای وجود داشته باشد یا نه، ولی می‌دانیم پیامبر عظیم الشان اسلام که خدا درباره او می‌فرماید:

(و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما) (سوره نساء / ۱۱۳) .

«آنچه را که تو نمی‌دانستی به تو بیاموخت، همانا فضل خدا درباره تو بزرگ است»، هرگز برای جلب نظر مردم، به گفتار یک مسیحی تازه مسلمان، استشهاد نمی‌کند و او را به داوری نمی‌طلبد. ولی چه می‌توان کرد...

بنابراین، تعجب نخواهید کرد وقتی بدانید داستان خلقت آدم و حوا، در تفسیر طبری، کپیهِ تورات محرف است. و قهرمان این نوع تفسیرها، وهب بن منبه می‌باشد.

همچنین است وضع و حال داستان‌های دیگری که ریشه‌های اسرائیلی و مسیحی دارند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مانند حدیث غدیر، و حدیث منزلت که در کتابهای کلامی به طور گسترده پیرامون سند و دلالت آن‌ها بحث شده است.
۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸.
- ۳ و ۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۰.
۵. یا معشر الانصار، املکوا علیکم امرکم، فان الناس فی فیئکم و فی ظلمکم، انتم اهل العز و الثروة و اولو العدد و المنعة... تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۰.
۶. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.
۷. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۸.
۸. اشعری در ابانه، ص ۱۸، می‌گوید: «و ان له یدین بلا کیف، کما قال بل یداه مبسوطتان». این سخن را در «وجه» و «عین» نیز تکرار می‌کند.
۹. مانند کعب الاحبار.
۱۰. مانند وهب بن منبه.
۱۱. این جمله، شعار خوارج در طول مبارزه‌های خود با امام بود، و به گونه‌ای متخذ از آیات قرآن که می‌فرماید: (ان الحكم الا لله) انعام، ۵۷ و یوسف، ۴۰ و ۶۷، می‌باشد.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۵.
۱۳. نوع احادیث پیامبر، مربوط به دوران هجرت او است و اختناق در مکه مانع از تبلیغ بود.
۱۴. درایه شهید ثانی، ص ۱۷۰ می‌گوید: «صح من الاحادیث سبعمائۀ الف و کسر».
۱۵. حیاة محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۴۹.
۱۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴، حدیث ۲۶۵۷.
۱۷. نامه‌ها و اسناد تاریخی و موثقی آنحضرت اخیرا در دو کتاب گردآوری شده است:
 - ۱ - الوثائق السیاسیة، ۲ - مکاتیب الرسول.

۱۸. صحیح بخاری، ج ۱، باب کتابة الحدیث، ص ۳۰.

۱۹ و ۲۰. صحیح بخاری، ج ۱، باب کتابة العلم، ص ۳۰.

۲۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۲.

۲۲. خطیب، در کتاب «تقیید العلم»، در صفحات ۴۸ - ۲۹، گفتار آنان را نقل کرده است.

۲۳. تقیید العلم، ص ۴۹.

۲۴. تاریخ طبری، ط اعلمی، ج ۳، ص ۲۷۳.
۲۵. طبقات ابن سعد، ج ۹، ص ۷، ط بیروت، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۹۳، شماره ۲۹۴۸۲.
۲۶. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۹۲، شماره ۲۹۴۷۹.
۲۷. تقييد العلم، ص ۵۲.
۲۸. تقييد العلم، ص ۵۷.
۲۹. سوره حج، آیه ۴۶ و آیات دیگر.
۳۰. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۹۵، شماره ۲۹۴۹۰.
۳۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۹۱، شماره ۲۹۴۷۳.
۳۲. فرقة السلفية، ص ۱۴، به نقل از مسند احمد.
۳۳. تلخیص المستدرک، حاکم، در حاشیه مستدرک، ج ۱، ص ۱۰۴.
۳۴. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۴.
۳۵. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲ - ۱۳ سنن درمی، ج ۱، ص ۱۱۹.
۳۶. تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۵.
۳۷. احادیث امام که به املاء پیامبر بود، در کتب حدیثی پخش است و در کتاب «مکاتیب الرسول»، ج ۱، گرد آمده است.
۳۸. تاریخ الخلفاء سیوطی ۲۶۱.
۳۹. ابو هريره، (تألیف شرف الدین عاملی). شیخ المضيره، (تألیف ابوریه مصری). اضواء علی السنة المحمدية، (تألیف ابوریه) الغدير، جلد ششم، ص ۲۰۸ - ۳۷۸.
۴۰. الغدير، ج ۶، ص ۲۰۹ - ۲۷۵.
۴۱. الغدير، ج ۶، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.
۴۲. تاریخ خطیب، ج ۱۴، ص ۱۸۴. متن عبارت او چنین است: «کتبنا عن الکذابين و سجرنا به النور و اخرجنا به خبزا نضيجا».
۴۳. ارشاد الساری، ج ۱، ص ۳۳.
۴۴. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸.
۴۵. الغدير، ج ۶، ص ۲۷۵، به نقل از «التذکار قرطبی» ص ۱۵۵.
۴۶. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۸۹ و نیز کتاب‌هایی که به عنوان مناقب برای ائمه چهارگانه اهل سنت، نوشته شده است.
۴۷. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۸۱، به شماره ۲۹۴۴۸. اصابه، ج ۱، ص ۱۸۰۱.
۴۸. الموضوعات، ص ۳۷، ط مدینه. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۹. امالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۸.
۴۹. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۹.
۵۰. المنار، ص ۵۴۵.
۵۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۹۴، ۵۹۳.
۵۲. اضواء علی السنة المحمدية ۱۳۷.
۵۳. آلاء الرحمن، علامه بلاغی، ص ۴۶.
۵۴. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵۲. «هو من أوعية العلم و من كبار علماء اهل الكتاب و روى عنه جماعة من التابعين و له شيء في صحيح البخاری و غيره».
۵۵. حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۰. «ان الله نظر الى الارض فقال انی واطیء علی بعضک فاستعلت الیه الجبال و تضععت له الصخرة فشکر لها ذلك فوضع علیها قدمه فقال هذا مقامی و محشر خلقی و هذه جنتی و هذه ناری و هذا موضع میزانی و انا دیان الدین».
۵۶. «ان الله قسم كلامه و رؤيته بين موسى و محمد (ص)». شرح نهج البلاغة حدیدی، ج ۳، ص ۲۳۷.
۵۷. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۴، ط اعلمی. دنباله حدیث را در آنجا مطالعه فرمایید.
۵۸. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۵، طبع دار احیاء الکتب العربیة.

۵۹. همان مدرک. و منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۱۰۱.
۶۰. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۷. (تفسیر اینکه ذبیح کیست آیا اسماعیل است یا اسحاق؟).
۶۱. حلیۃ الاولیاء، ج ۵، ص ۳۸۹.
۶۲. همان مدرک.
۶۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۹.
۶۴. همان مدرک.
۶۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۰.
۶۶. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۰.
۶۷. حلیۃ الاولیاء، ج ۶، ص ۲۵.
۶۸. سنن ترمذی، ج ۴، کتاب فتن، ص ۵۰۳، به شماره ۲۲۲۶.
۶۹. سنن ابو داود، ج ۴، ص ۲۱۱.
۷۰. کنز العمال، ج ۶، ص ۸۸.
۷۱. حلیۃ الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۴ و ج ۶، ص ۴۸. تذکرۃ الحفاظ، ج ۱، ص ۵۲، الاصابۃ، ج ۱، ص ۱۸۶، الکامل، ج ۳، ص ۱۷۷، النجوم الزاهرۃ، ج ۱، ص ۹. و شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۴، و ج ۴، ص ۱۷۷، ۱۴۷، ۷۷، و ج ۸، ص ۱۵۶، و ج ۱۰، ص ۲۲، و ج ۱۲، ص ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۱، و ج ۱۸، ص ۳۶.
۷۲. تذکرۃ الحفاظ ج ۱، ص ۱۰۰ - ۱۰۱.
۷۳. کشف الظنون، ج ۲، ص ۲۲۳، ماده قصص.
۷۴. صحیح بخاری، باب اعتصام به کتاب و سنت، ج ۹، ص ۱۱۱.
۷۵. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶.
۷۶. صحیح بخاری، ج ۴، «بدء الخلق، باب قول الله»، «و اذکر فی الکتاب مریم» ص ۱۶۴. مسند احمد، ج ۲، ص ۵۲۳.
۷۷. صحیح مسلم، ج ۸، باب «دجال»، ص ۲۰۵ - ۲۰۳. در کتابهای حدیثی این نوع احادیث فراوان است.
۷۸. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۹۴، و رخدادهای سال ۲۴۰.
۷۹. فهرست ابن النذیم، ص ۳۰۳.
۸۰. عصر المأمون، احمد فرید رفاعی، ص ۳۷۰ با تلخیص.
۸۱. اصول المنطق و الکلام جلال الدین سیوطی، ص ۷ و ۸.
۸۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۵.
۸۳. نهضت ترجمه، به نقل از البخلاء جاحظ، قاهره، دار المعارف، ص ۱۰۹.
۸۴. به تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۸، ط اعلمی، مراجعه شود.
۸۵. در علم اصول فقه، اوایل مباحث عقلیه، بحثی است به نام «التزام قلبی به احکام خدا» و این که آیا چنین التزامی لازم است، یا تنها عمل به احکام کافی است، هر چند در قلب به آن ملتزم نباشیم. آیه یاد شده، می تواند دلیل روشنی بر لزوم آن باشد.
۸۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۱۷.
۸۷. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
۸۸. صحیح بخاری، کتاب علم، باب کتابۃ العلم، ج ۱، ص ۳۰.
۸۹. مصدر پیش ج.
۹۰. النص و الاجتهاد، ص ۲۰ - ۲۱.
۹۱. سوره انفال، آیه ۴۱.